

خودشناسی

دوره نوزدهم - جلسه ۱۲

استاد حسین نوروزی

(۱۳ تیر ۱۳۸۴)

بهشت و جهنم تابع انتخاب آگاهانه‌اند؛ ملاقات با خدا برای چه کسی بهشت است؟

نقدی بر تعریف دوم بهشت

بحث ما در جلسه گذشته پیرامون تعریف سوم بهشت و جهنم بود. ما ناگزیر هستیم که به نسبت افراد، برای بهشت و جهنم تعریف ارائه دهیم. یعنی هر فردی بهشت و جهنمی دارد که این بهشت و جهنم تابع انتخاب و اختیار اوست. در تعریف دوم بیان شد که اگر فطرت ما خداخواه باشد، میل به خدا و هستی داشته و همه چیز هم مطابق با میل فطری ما باشد، بهشت برای ما حاصل است، در حالی که ما می‌یابیم که بالفعل در بهشت نیستیم بلکه در حال تلاش برای رسیدن به آن هستیم. این بحث خود مقدمه‌ای شد برای این‌که بفهمیم بهشت در کجا قرار دارد تا ما به سمت آن حرکت کنیم؛ چرا که اگر در بهشت بودیم این همه تقلا، تلاش و حرکت نمی‌کردیم. پس تعریف دوم بهشت، تعریف کاملی نیست.

فطرت انسان، خداخواه است. یعنی خود ما، به هستی مطلق و خدا میل داریم و از نیستی بیزاریم، اما اگر بهشت بر این معنا استوار باشد، دیگر جهنم معنا پیدا نمی‌کند. چرا؟ چون در جهنم هم خدا هست و همه چیز مطابق با میل فطری ماست؛ در آن‌جا هم فطرت وجود دارد؛ در نتیجه، جهنم بی‌معنا می‌شود.

«لا تبدیل لخلق الله»

فطرت انسان قابل تغییر و تبدیل نیست، پس اهل جهنم هم فطرت خداشناسی و خداگرایی دارند، اما در عین حال در عذاب به سر می‌برند. این عذاب که اسم آن جهنم است، ریشه در جای دیگری دارد.

بهشت و جهنم تابع انتخاب آگاهانه

در تعریف سوم گفته شد که بهشت و جهنم ما ریشه در انتخاب ما دارد. یعنی بهشت جایی است که فطرت ما خدا را بخواهد و خود ما هم در مرحله خودآگاه، خواسته فطری خودمان را آگاهانه انتخاب کرده باشیم. پس بهشت جایی است که خدا هست و ما هم خدا را انتخاب کرده و برگزیده‌ایم، خدا را می‌خواهیم و از بودن با او لذت می‌بریم. اما جهنم کجاست؟ جهنم جایی است که در آن‌جا خدا هست اما، ما از حضور خدا در آن‌جا رنج می‌بریم و از ملاقات با او نگران و ناراحت هستیم. چرا؟ چون خدا را انتخاب نکرده و نخواسته‌ایم. فطرت ما خواهان خداوند است یعنی وابسته و نیازمند به خداوند است.

«یا أیها الناس أنتم الفقراء إلى الله»

همه ما به درگاه خداوند فقیر هستیم، اما باید خود ما هم این نیاز را انتخاب کنیم؛ این خداگرایی فطری را در مرحله خودآگاه برگزینیم و اختیار کنیم. در این‌جا مسئله اختیار مطرح می‌شود. بهشت و جهنم دو مکان نیست. نباید به دنبال این باشیم که بدانیم بهشت و جهنم در کجا قرار دارد بلکه باید ببینیم چه کسی بهشتی و چه کسی جهنمی است. چرا که بهشت و جهنم تابع انتخاب ماست و به این بستگی دارد که ما چه چیزی را انتخاب کردیم! خداخواهی را انتخاب کردیم یا غیر خداخواهی را انتخاب کردیم؟! دنیا را انتخاب کردیم یا آخرت را انتخاب کنیم؟! آیا می‌خواهی از خدا و ملاقات با او لذت ببری یا از ملاقات با غیر خدا؟! ما بر سر دو راهی انتخاب میان دو لذت هستیم؛ لذت نقد دنیایی و لذت نسیئه آخرتی. کدام را می‌خواهی انتخاب کنی؟ این مسئله در اختیار شماست؛ تا شما چه چیزی را بخواهید. سخن از خواستن است، سخن از توانستن نیست. بحث جلسه گذشته فراموش نشود.

تفکیک لذت خود از لذت مرکب (بعد حیوانی)

آیا می‌خواهی به سعادت واقعی خود بررسی؟ آیا می‌خواهی به آن لذتی که لذت خودتوست بررسی؟ یا می‌خواهی به لذتهایی که مربوط به مرکب، شکم، شهوت، دنیا و بُعد حیوانیت تو می‌شود بررسی و به همین چیزها قانع و راضی بشوی. به این کاری نداریم که الان در حال انجام چه کاری هستی؛ این مسئله را وارد بحث نکنید. این‌که چه مقدار می‌توانی کار انجام بدهی و چه مقدار از این کارها انجام می‌شود هم ربطی به بحث ندارد، بلکه آنچه شما انتخاب کردی، مطرح است. **انتخاب شما چیست؟** شما در حال حاضر از لذایذ دنیا بهره‌مند هستید و از آن‌ها لذت می‌برید. طبیعتاً انسان‌ها در مراحل بدوی تکامل مادی هستند و حیوانیتشان بالفعل است. اما انسانیت انسان، بالقوه است؛ مثل یک بذر یا یک

دانه گیاه که بالقوه درخت است؛ مثلاً یک دانه سیب بالقوه، دانه و صدها سیب است، اما بالفعل، الان یک بذر و دانه بیشتر نیست که یک شکل، صورت و وضعیت ظاهری دارد، اما این که در درون آن چه استعدادها و توانایی‌هایی نهفته است و در آینده به چه چیزی تبدیل خواهد شد، بالقوه است. انسان بالفعل، این‌گونه است. وقتی نطفه است، یک صورت، ظاهر، هیئت، شکل و وضعیتی دارد، وقتی به علقه تبدیل می‌شود صورتش تغییر می‌کند، اما استعدادها سر جای خودش است. وقتی به مضغه تبدیل می‌شود قیافه‌اش تغییر می‌کند؛ به همین شکل رشد می‌کند تا به جنین دو ماهه، سه ماهه، پنج ماهه، نه ماهه تبدیل و متولد شود. انسان یک وضعیت بالفعل دارد؛ یک توانایی و استعداد بالقوه دارد.

از همان ابتدا، نطفه انسان با نطفه گربه یا حیوان دیگر فرق می‌کند؛ گرچه ممکن است ظاهراً شکل هم باشند. بسیاری از بذرها به هم شبیه هستند، تا آن‌جا که گاهی انسان در تشخیص نوع دانه‌ها دچار اشتباه می‌شود. برای مثال دانه رازیانه و دانه زیره شبیه هم هستند. تشخیص این دانه‌ها برای هر کسی آسان نیست، وقتی معلوم می‌شود این بذر چیست که آن را بکارند و سبز شود؛ چرا که برگ، خاصیت و بوی آن‌ها با هم فرق می‌کند.

ظاهر بالفعل انسان، دلیل بر این نیست که انسان همین است. در واقع ظاهر بالفعل انسان‌ها، حیوانیت منهای انسانیت است. گاهی انسان، غذای خیلی خوشمزه‌ای می‌خورد که حس چشایی‌اش از آن لذت می‌برد، اما فقط مرکبش از آن لذت نمی‌برد بلکه خودش هم از آن لذت می‌برد. درباره تفکیک و تشخیص این لذت‌ها از هم در جلسات گذشته صحبت کردیم که: «گاهی انسان افراط و زیاده‌روی می‌کند و قانع نمی‌شود؛ با این‌که شکمش پر شده است اما خودش هنوز سیر نشده است.» این بحث‌ها، معیارها، ملاک‌ها و نشانه‌هایی بود که با آن‌ها بین خودت و مرکبت تفکیک قائل شدیم که یعنی وقتی لذتی به مرکبت می‌رسد با وقتی که خودت داری از لذت مرکبت لذت می‌بری، حساب این لذات از هم جداست. ما انسان‌ها اکثراً این‌گونه هستیم که از لذت مرکمان لذت می‌بریم؛ بنابراین سرگرمی معنا پیدا می‌کند. تا زمانی هم که سرگرمی وجود دارد و ما نیاز به سرگرمی داریم، لذت خود ما با لذت‌های مرکب ما خلط شده است و هنوز به مرحله تفکیک، تجرد تام و جدایی و انفکاک حقیقی نرسیده است.

در دعا فرموده‌اند: «إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ» خدایا! نهایت جدایی از غیر به سوی خدا را به من عطا کن. ما در دعا این را می‌خواهیم. اما تا وقتی که ما احتیاج و نیاز به سرگرمی داریم، هنوز به آن درجه نرسیده‌ایم؛ چون خود ما، در این مسیر خسته و کسل می‌شویم یا وقتی که مرکب ما لذت می‌برد، خود ما شاداب می‌شویم و سرحال می‌آییم. هنوز خود ما و مرکمان از هم تفکیک نشده‌ایم؛ هنوز یکی

است؛ دوتا نشده است، البته نسبیت و درجه‌بندی دارد. بعضی از افراد بیشتر به خودشان مسلط هستند؛ بعضی دیگر هم کمتر به خودشان تسلط دارند، چرا که رابطه‌شان با مرکبشان خیلی قوی و محکم است.

مفهوم انتخاب اختیاری و آگاهانه

در اینجا بحث ما پیرامون انتخاب و اختیار است؛ اگر که با اختیار خود، لذت‌های دنیایی را به عنوان لذت‌های باقی برای خودت برگزیدی و گفتی: «من همین را می‌خواهم؛ بیشتر از این را نمی‌خواهم!» البته نه این‌که نمی‌فهمی یا به شما نگفته‌اند که لذت‌های دیگری هم هست یا خدا را نمی‌شناسی، بلکه خدا را می‌شناسی، اما نمی‌خواهی. می‌گویی: «من لذت‌های دنیا را می‌خواهم و آن‌ها را به عنوان خدای خودم انتخاب کرده‌ام و برگزیده‌ام؛ لذت‌های دنیا برای من کافی است؛ بیشتر از این نمی‌خواهم.» پس این انتخاب آگاهانه شماس و با فطرت ناخودآگاه شما تفاوت دارد که هرچه به او بدهند می‌گوید: «می‌خواهم!» و به کم قانع نیست! حریص، افراطی، زیاده خواه و بی‌نهایت طلب است. خودت که قانع شدی به محض این‌که صحبت از زیادتر و بیشتر خواستن بشود می‌گویی: «صحبتش را نکن برای من همین کافی است.»

بسیاری از افراد از علم، دانایی، فهم، خداشناسی و خودشناسی فرار می‌کنند. اگر از بین آن‌ها فردی به جلسه خودشناسی آمد و فهمید که فطرت و نیاز واقعی او مسائل محدود، گذرا و فانی دنیا نیست، بلکه خدا و هستی مطلق است، به هم می‌ریزد و ناراحت می‌شود؛ می‌گوید: «این چه جلسه‌ای بود! ولمان کن؛ بگذار برویم.» اما بسیاری از افراد هم این‌گونه نیستند. وقتی متوجه می‌شوند که این دنیای فانی و گذرا، نیاز واقعی انسان نیست، خیلی هم خوشحال می‌شوند؛ می‌گوید: «عجب جلسه‌ای بود! فهمیدیم که ما متعلق به این‌جا نیستیم بلکه به جای دیگری تعلق داریم. بهشتی که من می‌خواهم، این نیست.» وقتی می‌فهمد که در فطرت و نهاد جاننش چه حقیقتی نهفته است، کیف می‌کند و لذت می‌برد.

چنین انسانی همان چیزی را انتخاب کرده است که فطرتش می‌خواهد. اگر خواستی ببینی انتخابت چیست، باید ببینی جزء کدام دسته هستی. انتخابی اختیاری است که اگر از شما بپرسند: «چرا چنین انتخابی کردی؟» جواب این باشد که: «چون من اختیار دارم.» ما در طول شبانه‌روز در زمینه‌ها، کارها و

چیزهای مختلف در حال انتخاب‌های مختلف هستیم، اما انتخاب اختیاری برای ما انتخاب اصلی، اساسی و سرنوشت ساز است؛ انتخابی که انتخاب هدف است و انتخاب وسیله نیست. شما همیشه در حال انتخاب کردن وسایل در عالم دنیا هستی؛ مثلاً انتخاب می‌کنی این غذا را بخوری، این جا بنشینی، این لباس را بپوشی؛ اگر در تمام این انتخاب‌ها از خود سوال کنی که: «چرا چنین انتخاب کردی؟» اگر پاسخش به این‌جا منتهی شود که: «چون اختیار دارم» بدان که این انتخاب شما، انتخاب اختیاری بوده است.

این همان انتخابی است که محل بحث ماست. اما اگر گفتیم: «چرا این غذا را می‌خوری؟» و جواب دادی: «چون این غذا خوشمزه‌تر از آن غذاست»؛ بین آن دو، یکی را انتخاب کردی، بدان که شما هنوز به انتخاب اختیاری نرسیدی و سوال را به پاسخ نهایی نرسانده‌ای. اگر از شما سوال شود که: «چرا غذایی را که خوشمزه‌تر است انتخاب کردی؟» چه جوابی می‌دهی؟ مرتب از خودت سوال کن. اگر با ادامه سوال «چرا» در نهایت به جایی رسیدی که هیچ جواب دیگری نداری جز اینکه بگویی: «من انتخاب و اختیار دارم؛ قدرت برگزیدن دارم، پس این را انتخاب کردم» مثلاً از خودت پرسیدی: «چرا غذا می‌خوری؟» جواب می‌دهی: «به خاطر اینکه در سلامتی من مؤثر است» پس هنوز به جواب اصلی نرسیده‌ای. «چرا غذایی را که در سلامتی مؤثر است می‌خوری؟» «برای این‌که به من نیرو می‌دهد.» «چرا غذایی که نیرو می‌دهد مصرف می‌کنی؟» «برای اینکه من با این نیرو، کار انجام می‌دهم.» «چرا کار انجام می‌دهی؟» و همین‌طور با ادامه سوال بیا جلو تا به انتخاب هدف برسی.

هدف در کجای راه قرار دارد؟ در آخر راه است، اما شما کجا باید آن را تصور کنی؟ باید آن را اول راه تصور کنی، چون تا وقتی شما تصویری از هدف نداشته باشی، نمی‌توانی به سمت آن حرکت کنی. هدف، آخر راه است اما شما باید اول کار با هدف حرکت کنی تا به هدف برسی. بنابراین، جوابی که نهایتاً به آن می‌رسی، آن‌جایی است که انتخاب شما بر اساس اختیار است. یعنی اگر به آن‌جا رسیدی، بدان که تمام مراحل را که تا این‌جا طی کردی، همه اختیاری بوده است؛ اگر آخر سلسله این سوالات به این منتهی می‌شود که: «چرا این کار را کردی؟» و شما جواب بدهی: «چون اختیار و قدرت دارم که برگزینم و انتخاب کنم پس انتخاب کردم» تمام آنچه که در این سلسله تا رسیدن به این مرحله قرار می‌گیرد، همه اختیاری می‌شود. یعنی شما هدفی را تعیین کردی و از اول براساس آن، همه این وسایل را چیدی، تنظیم و برنامه‌ریزی کردی و داری به سمت آن هدف حرکت می‌کنی.

اگر از شما بپرسند: «چرا در جیب خود پول گذاشته‌ای؟» می‌گویی: «به خاطر این‌که می‌خواهم خرید کنم.» اگر بگویند: «چرا می‌خواهی خرید کنی؟» می‌گویی: «می‌خواهم بلیط قطار بخرم.» «چرا می‌خواهی بلیط قطار بخری؟» «برای این‌که می‌خواهم سوار قطار شوم.» «چرا می‌خواهی سوار قطار شوی؟» «برای

این‌که می‌خواهم به مشهد بروم.» آخر کار سر از کجا درآورد؟ سر از مشهد درآورد. از اول کار که سوال کردند که: «چرا پول توی جیب گذاشته‌ای؟» ظاهراً پول در جیب گذاشتن رابطه‌ای با مشهد نداشت؛ چند مقدمه فاصله داشت اما از همان اول شما حواست بود و توجه داشتی که وقتی می‌خواهی به مشهد بروی باید بلیط بخری و برای این‌که بلیط بخری باید پول داشته باشی؛ همین‌طور عقب‌تر بیا؛ باید کار کنی که پول در بیاوری؛ اگر بپرسند: «چرا کار می‌کنی؟» می‌گویی: «می‌خواهم پول دربیاورم.» «چرا پول در می‌آوری؟» «می‌خواهم بلیط بخرم.» چرا بلیط بخری؟ «می‌خواهم به مشهد بروم.» قبل از این‌که کار کنی؛ می‌پرسند: «چرا کار می‌کنی؟» «می‌خواهم بلیط بخرم.» قبل از کار کردن باید استراحت کنی تا خستگی‌ات برطرف شود تا بتوانی کار کنی. می‌پرسند: «چرا می‌خواهی؟» می‌گویی: «می‌خواهم به مشهد بروم.» «اگر می‌خواهی به مشهد بروی پس چرا می‌خواهی؟» اگر از همان اول، جواب آخر را بدهی، متوجه موضوع نمی‌شوی.

دقت کنید که در درون ما و تمام افعالی که انجام می‌دهیم چه مرحله‌ای دارد طی می‌شود که ما متوجه آن‌ها نیستیم. الان ما، شما را متنبه ساختیم که وقتی شما می‌خواهی کاری انجام بدهی باید حساب و کتاب کنی و ببینی به کجا می‌رسی. وقتی غذا می‌خوری؛ می‌گویند: «چرا غذا می‌خوری؟» می‌گویی: «می‌خواهم مشهد بروم.» غذا خوردن با مشهد رفتن چه ربطی دارد؟ باید غذا بخورم تا انرژی داشته باشم؛ تا کار کنم تا پول در بیاورم تا بلیط بخرم؛ همین‌طور برو تا به مشهد برسی. باید برای تمام کارهایی که در طول زندگی انجام می‌دهیم، هدف داشته باشیم و هدف‌دار باشیم.

دو انتخاب داریم: انتخاب هدف و انتخاب وسایل. انتخاب هدف، در ابتدای کار است اما انتخاب وسایل، به دنبال آن می‌آید. «چرا این کار را می‌کنی؟ به خاطر این‌که هدف دارم. چرا آن کار را می‌کنی؟ به خاطر این‌که هدف دارم. چرا غذا می‌خوری؟ می‌خواهم مشهد بروم. چرا می‌خواهی؟ می‌خواهم مشهد بروم. چرا ورزش می‌کنی؟ می‌خواهم مشهد بروم.» کسی که بهشت سعادت واقعی خود را انتخاب کرده است؛ در واقع انتخاب آگاهانه کرده است که به خدا و ملاقات با او نائل شود و انتخاب‌های بعدی او به شرط این‌که به هدف توجه داشته باشد و از این توجه غفلت نکند؛ انتخاب وسایل می‌شود. تمام این انتخاب‌ها در راستا، امتداد و در طول رسیدن به هدف قرار می‌گیرند و انتخاب‌های آگاهانه اختیاری می‌شوند.

شرایط اهل بهشت و جهنم در ملاقات با خدا

براساس این تعریف، بهشت جایی است که آنچه را که فطرت تو می‌خواهد که همان خداست، آگاهانه و اختیاری انتخاب کرده‌ای. یعنی هدف‌ت را «خدا» قرار دادی و می‌خواهی به او برسی. همه به خدا می‌رسند؛ «إِلَيْهِ الْمَصِيرُ» چشم‌های ما در دنیا بسته است؛ وقتی که برای ما توضیح می‌دهند و موضوع را برای ما باز می‌کنند، مقداری چشم‌های ما باز و حواسمان جمع می‌شود که خدا همه جا هست. اما وقتی که مرگ از راه می‌رسد و همه پرده‌ها کنار می‌رود، غفلت‌ها تبدیل به ذکر و هوشیاری می‌شود، دیگر کسی غافل نیست؛ همه هوشیار و بیدار می‌شوند؛ آن‌گاه خدا را می‌بینند. همه با خدا ملاقات می‌کنند و همه به سوی او در حرکت هستند. منتها کسی که انتخابش هم خدا بوده است؛ یعنی می‌خواسته که به خدا برسد، وقتی با خدا ملاقات می‌کند، خوشحال و خوشنود می‌شود. می‌گوید: «من یک عمر دنبال تو می‌گشتم! کجا بودی؟ حالا با تو ملاقات کردم.» خدا را در آغوش می‌گیرد و این، برای او بهشت می‌شود. وقتی مرگ می‌رسد، هر چه نگاه می‌کند می‌بیند همه چیز، خدا، هستی، واقعیت، خوبی، درستی، خیر، علم و قدرت است و پوچی، نیستی، بطلان، نادرستی، جهل، بدی، دروغ و کلک وجود ندارد.

می‌گوید: «من تشنه خوبی بودم؛ فقط فطرتم تشنه نبود بلکه انتخاب خود من هم همین بود.» پس خدا را در آغوش می‌گیرد و لذت می‌برد. «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ» کسانی که خواهان لقاء پروردگارشان هستند، برای آن‌ها بهشت می‌شود. جهنم کجاست؟ آیا جهنم هم معنا پیدا کرد؟ با تعریف دوم بهشت، جهنم معنا پیدا نکرد اما با تعریف سوم بهشت، جهنم معنا پیدا می‌کند. کسی که خدا را انتخاب نکرده باشد وقتی با خدا ملاقات می‌کند، ناراحت می‌شود. اگر شما از کسی خوش‌نیاید، همیشه موی دماغ تو می‌شود و دائم از بودن او رنج می‌بری؛ می‌گویند: «مار از پونه بدش می‌آید؛ پونه در لانه‌اش سبز می‌شود»

تا وقتی در دنیا هستی خود را با همان لذت‌هایی که انتخاب کرده‌ای سرگرم می‌کنی. «وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ» یعنی کسانی که دنیا را می‌خواهند. «عَاجِلَةً» یعنی چیزی که سریع و نقد است؛ در جای دیگر می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا» کسانی که خواهان لقاء پروردگارشان نیستند؛ نمی‌خواهند خدا را ملاقات کنند؛ لقاء خدا برای آن‌ها جهنم می‌شود. جهنم کجاست؟ جایی است که شما از بودن با خدا لذت نبرید. این تعبیر درست نیست که بگوییم: «جهنم کجاست؟» بلکه باید بگوییم: «جهنم کیست؟» همه به یک‌جا می‌روند. از امام علیه السلام سوال کردند: «بهشت کجاست؟» حضرت فرمود: «همین جاست.» پرسیدند: «جهنم کجاست؟» باز هم فرمود: «همین جاست.» دو جای مختلف نیست. خدا، همه جا هست. همه هم به سوی خدا در حال حرکت هستند. «إِلَيْهِ الْمَصِيرُ» براساس نص صریح آیات قرآن، وجدان و عقل، همه با خدا ملاقات می‌کنند. اگر همه با خدا ملاقات می‌کنند، پس جهنمی‌ها کجا می‌روند؟! هم جهنمی‌ها و هم بهشتی‌ها با خدا ملاقات می‌کنند. چه می‌شود که تعدادی به جهنم

می‌روند و تعدادی به بهشت؟ به خاطر این‌که اهل جهنم، جهنم را با خودشان آورده‌اند؛ اهل بهشت هم، بهشت را با خودشان آورده‌اند. اهل جهنم خدا را نمی‌خواستند و از ملاقات با خدا فرار می‌کردند؛ تا می‌شنیدند: «دارویی اختراع شده است که عمر انسان را طولانی می‌کند» ذوق زده می‌شدند و می‌گفتند: «خوب شد که می‌توانیم بیشتر در این دنیا بمانیم» اما اهل بهشت مشتاق مرگ و ملاقات با خدا بودند. حضرت امیر علیه السلام در خطبه همام می‌فرماید: «لَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» یکی از اوصاف متقین این است که اگر اجل و مرگ نهایی که خداوند متعال برای آن‌ها تعیین کرده، نبود؛ «لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ» به اندازه چشم بر هم زدن هم روح در بدن آن‌ها مستقر نمی‌شد.

«ای خوش آن روز که پرواز کنم تا بر دوست

به هوای سر کویش پر و بالی بزنم»

وقتی ضربت به فرق حضرت رسید؛ حضرت خوشحال شد. فرمودند: «فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ» قسم به پروردگار کعبه رستگار شدم. ما خیلی که ذوقمان بگیرد می‌گوییم: «آخ جون». حضرت کیف کرد، لذت برد و حالش جا آمد. در روایت دیگری آمده است: «علاقه من به مرگ بیش از علاقه بچه به شیر و پستان مادرش است.» چقدر بچه به مادر وابسته است و از او جدا نمی‌شود!!! خوراک، غذا و همه هستی بچه وابسته به مادر است؛ حضرت می‌فرماید من از این هم بیشتر به مرگ علاقه دارم. اگر بگویند: «خب پس چرا زنده هستی؟ به خاطر این‌که خدا وقتی را تعیین و مقدر کرده است که آن موقع از دنیا می‌رویم.

حضرت علی (ع) می‌دانست که ابن ملجم می‌خواهد به او ضربت بزند. ابن ملجم، شمشیر را زیر لباس خود مخفی کرده بود، پس چرا حضرت علی (ع) او را از خواب بیدار کرد؟ چرا به او گفت: «شمشیر خود را بپوشان؛ من می‌دانم که تو چه نیت شومی داری؛ بلند شو وقت نماز است.» ابن ملجم دمر خوابیده بود. حضرت به او گفت: «بلند شو! دمر نخواب که این خواب شیطانی است.» پس چرا حضرت خودش به استقبال مرگ رفت؟ قبل از اینکه به مسجد برود، صحبت‌هایی کرد که همه متوجه شدند دارد خداحافظی می‌کند؛ به خاطر این‌که وقت رفتنش رسیده بود. خداوند متعال مقدر کرده بود که حالا دیگر برود. ولی تا وقتی که خداوند هنوز مقدر نکرده باید برود، مشتاق رفتن است؛ از خدا بدش نمی‌آید؛ هم خودش و هم فطرتش خدا را می‌خواهد؛ به ملاقات خدا هم دارد می‌رود؛ دیگر چه می‌خواهد؟! انسان از خدا چه می‌خواهد؟ هر چه می‌خواهد دارد حاصل می‌شود؛ به همه چیز دارد می‌رسد. خدا هم خ و دال و الف نیست. خدا یعنی همه چیز؛ هر چه که بخواهی و اراده کنی؛ «فِيهَا مَا تَشْتَهِي الْأَنْفُسُ».

بهشت جایی است که هرچه اشتها و میل داشته باشی در آن هست. دیگر انسان چه می‌خواهد؟ چرا باید ناراحت باشد؟! چرا دوست نداشته باشد؟!

«یارا! بهشت، صحبت یاران همدم است»

دیدار یار نامتناسب جهنم است»

این دیدگاه و تعریف سوم از بهشت و جهنم شد. صحبت یعنی همراهی، هم‌صحبتی، هم‌نشینی و همدمی. «یارا بهشت، صحبت یاران همدم است». اگر با یاران همدم هستی و از بودن با آن‌ها لذت می‌بری، پس در بهشت هستی و این برای تو بهشت می‌شود. نمی‌گویند بهشت و جهنم جای خاصی است. بلکه می‌گویند: «دیدار یار نامتناسب، جهنم است». اگر با کسی ملاقات کردی که از دیدنش راضی و خوشحال نیستی و یک عمر از او فرار می‌کردی، دیدار او برای تو جهنم می‌شود. بسیاری از انسان‌ها از حق، گریزان و فراری هستند. بعضی از افراد فقط یک بار در جلسات خودشناسی حضور پیدا کردند و بعد فرار کردند. دیگر رفقا به آن‌ها گفتند: «شما که آمدی، چرا ادامه ندادی؟» گفتند: «ما دیدیم حرف‌هایی می‌زند که نمی‌توانیم آن‌ها را قبول نکنیم؛ اگر هم قبول کنیم، کار و تکلیف‌مان سخت و سنگین می‌شود؛ چیزهایی می‌فهمیم که ما نمی‌خواهیم آن‌ها را بفهمیم». البته این حرف‌ها را من دارم اضافه می‌کنم؛ آن شخص این حرف‌ها را نگفته بود، چون نمی‌توانست بگوید. «چیزهایی می‌فهمیم که نمی‌خواهیم طبق فهممان عمل کنیم». بنابراین کسانی که نمی‌خواهند با خدا ملاقات کنند، از خدا، علم، خودشناسی و موعظه فراری هستند. اما کسانی که می‌خواهند با خدا ملاقات کنند، هرچه بیشتر از این بحث‌ها مطرح می‌شود، بیشتر لذت می‌برند، کیف می‌کنند، خوشنود می‌شوند، استقبال می‌کنند و دنبال آن را می‌گیرند. این ملاک و معیار است؛ برای کسانی که خواهان بهشت هستند این تعبیر را بکار می‌بریم که: «دارای حسن انتخاب می‌باشند» انتخابشان انتخاب حسن است. اما کسانی که انتخابشان جهنم است، یعنی خدا را انتخاب نکرده‌اند. البته این‌که می‌گوییم: «انتخاب جهنم» یک تعبیر مسامحی است.

«یارا بهشت صحبت یاران همدم است»

دیدار یار نامتناسب جهنم است»

یک عمر از خدا فرار کرده است؛ موقع مرگ که می‌رسد هیچ راهی ندارد جز این‌که باید با خدا ملاقات کند. یک عمر از امیرالمومنین (علیه السلام) فراری بوده است، حالا موقع مردن که می‌رسد حضرت بالای سر او می‌آید اما نمی‌تواند ایشان را ببیند. یک عمر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فراری بوده است اما بعد از مرگ با حضرت ملاقات می‌کند.

حضرت امام (رضوان الله تعالى عليه) این روایت را فرمودند. در روایت داریم که جهنمی‌ها که در عذاب و آتش هستند، می‌بینند این آتش فروکش می‌کند؛ زبانه‌های آتش کم می‌شود و نسیم خنکی شروع به وزیدن می‌کند، جهنمی‌ها تعجب می‌کنند؛ می‌پرسند: «چه شده است؟! ما که در آتش و عذاب بودیم، این نسیم خنک از کجا می‌آید؟!» خبر می‌رسد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از این نزدیکی‌ها در حال عبور هستند؛ این نسیم خنک به خاطر وجود مبارک حضرت است. اهل جهنم می‌گویند: «بگویید زود رد شود! نایستد! نمی‌خواهیم ایشان را ببینیم!»

حسن انتخاب و سوء انتخاب

ما در جلسه گذشته درصدد بیان تفاوت‌های میان اختیار و انتخاب بودیم. پنجمین تفاوت این است که وقتی به خودمان مراجعه می‌کنیم می‌بینیم اختیار داریم، اختیار وجدانی است. اما انتخاب دو حالت دارد. انتخاب خودت وجدانی است اما، انتخاب دیگران وجدانی نیست. ما نمی‌توانیم وجدان کنیم کسانی که در جهنم هستند چگونه می‌گویند: «بگویید زود رد شود؛ نمی‌خواهیم او را ببینیم؛ چشم دیدنش را نداریم؛ برای من یار نامتناسب است.» یعنی چه؟! چگونه ممکن است جهنمی‌ها از خوبی‌ها و حق بیزار باشند، از خدا روی‌گردان شوند! چه‌طور ممکن است که آدم حق را بشناسد، بفهمد و ببیند اما از آن فرار کند؟! وجدان این مطلب برای کسی که حسن انتخاب دارد ممکن نیست.

اما همه ما از اختیار برخوردار هستیم. اختیار در همه ما شبیه هم است اما انتخاب‌هایمان با هم فرق می‌کند. وجدان می‌کنیم که اختیار داریم و می‌توانیم حق را انتخاب کنیم یا انتخاب نکنیم؛ از کسانی باشیم که «لا یرجون لقاء ربهم» یا از کسانی باشیم که «یرجون لقاء ربهم». اگر از کسانی بودیم که گروه «یرجون لقاء ربهم» را انتخاب کردیم، اما مثل بحث‌های دیگر که در خودمان می‌یابیم، نمی‌توانیم وجدان کنیم و با تمام وجودمان بیابیم که «لا یرجون لقاء ربهم» یعنی چی؟! نمی‌فهمیم! حاضر است آتش جهنم را تحمل کند اما نمی‌تواند حضور رسول خدا (ص) را تحمل کند؛ می‌گوید: «بگو زود رد شود! من تحمل دیدارش را ندارم!» اگر از من می‌پرسی: چگونه ممکن است؟! من نمی‌توانم وجدان کنم، از کسانی که می‌توانند وجدان کنند پیرس که چگونه می‌شود.

تازه اگر آن‌ها هم بگویند باز شما نمی‌توانی وجدان کنی، چون گفتنی نیست؛ چشیدنی و یافتنی است؛ تا در خودت نداشته باشی، آن را نمی‌یابی. چیزی را که خارج از شماست چگونه می‌خواهی بیابی؟! آیا شما الان این نور را می‌یابی؟ نه! شما فقط نور را می‌بینی؛ عکس آن را که در ذهن شما می‌افتد؛ می‌یابی

اما خود نور را که در خارج است نمی‌یابی. شما که می‌گویید: «چگونه می‌شود سوء انتخابی را وجدان کرد؟!» به این دلیل است که حسن انتخاب داری و نمی‌توانی سوء انتخاب را که خارج از شماست بیابی. کسی هم که سوء انتخاب دارد نمی‌تواند بیابد که حسن انتخابی‌ها چگونه هستند؛ اما اختیار را می‌یابد.

در انتخاب، مراتب کمی و کیفی وجود دارد. مراتب کیفی انتخاب، همان انتخاب خوب و بد یا حق و باطل یا حسن انتخاب و سوء انتخاب است. هر کدام از این موارد انتخابی، دارای مرتبه‌ای کمی است؛ یعنی حسن انتخاب و سوء انتخاب افراد مقدار و درجه دارد؛ درجه‌بندی است.

این‌گونه نیست که کسی که حسن انتخاب دارد، صددرصد کامل است بلکه درجه بندی دارد. ممکن است کسی حسن انتخاب داشته باشد؛ خدا را بخواهد و به ملاقات با خدا علاقه داشته باشد، اما کاملاً عاشق نیست. عاشق، آن درجه‌ی اعلای انتخاب است. ما هنوز در مرحله‌ی انتخاب و خواستن هستیم؛ هنوز به مرحله‌ی فعلیت، خارجیت و تحقق نرسیده‌ایم. ممکن است اصل خواست او کم است. تا حد و اندازه‌ای می‌خواهد؛ بیشتر از آن نمی‌خواهد.

سوء انتخاب هم همین‌گونه است؛ درجه بندی دارد. کسی ممکن است بد باشد اما نه آن اندازه که حاضر باشد بهترین انسان روی زمین را بکشد. یعنی همین انسان بد که حاضر است آدم‌های خوب را بکشد، به انسان‌های بسیار خوب که می‌رسد، عقب‌نشینی می‌کند. اما ممکن است شخصی آن‌قدر بد باشد که حاضر می‌شود تا آن‌جا هم پیش برود. در این‌جا، درجات انتخاب انسان‌ها تعیین کننده است؛ هر کسی درجه‌ای دارد و درجه‌ای را برای خود انتخاب کرده است. این درجات انتخاب از خود انتخاب جدا نیست. این‌گونه نیست که اول انتخاب می‌کند بعد درجه‌ای به آن می‌دهد. هم‌زمان که انسان، انتخاب می‌کند؛ این انتخاب، درجه دارد. انتخاب بدون درجه اصلاً معنا ندارد. این‌گونه نیست که انتخاب کنیم بعد ببینیم درجه‌اش چه می‌شود. انتخاب ما با درجه است. اصطلاحاً می‌گوییم: «جعل بسیط است، جعل تألیفی نیست.» این انتخاب، اختیاری است، درجه‌اش هم اختیاری است. این‌که هر انسانی چه درجه‌ای از حسن انتخاب یا سوء انتخاب را داشته باشد، درجه‌اش هم اختیاری و دست خود انسان است.